

منجلاب ترامپیسیم و افق سوسیالیسم

حمید تقوایی



ترامپیسیم چگونه قابل توضیح است؟ سیاستهای ترامپ همه نرمهای متعارف جهان سرمایه داری را درهم شکسته است و بخش زیادی از مواضع و سیاستهای ترامپ، بویژه سیاستهای اقتصادی

او، آشکارا با منافع طبقه سرمایه دار حتی در خود آمریکا تناقض دارد. با این همه دولت ترامپ بر پیشبرد و تحقق این سیاست ها تاکید دارد. چرا؟ علل و زمینه های عروج و قدرت گیری ترامپ، چیست؟ آیا جهان با یک رئیس جمهور بی منطق و دیوانه روبروست؟ آیا ترامپ تنها یک زائده تصادفی جهان سرمایه داری است؟ به نظر من چنین نیست. ترامپیسم از بحران و تناقضات و بن بستهای سرمایه داری قرن ۲۱ سر برآورده است. اگر بی منطقی و دیوانگی ای هست متعلق به نظامی است که دیگر نمیتواند با سیاستهای همیشگی و متعارف اش به بقای خود ادامه بدهد و میرود که دنیا را با خود به نابودی بکشاند.

پروژه ۲۰۲۵، قبائی به قامت ترامپ

اولین نکته اینست که سیاستهای ترامپ در این دوره فی البداهه و ابتدا بساکن نیست. در آوریل سال ۲۰۲۳ طرح جامعی بعنوان پروژه ۲۰۲۵ از جانب راست ترین نظریه پردازان بنیاد هریتج، که یک اندیشکده محافظه کار است، منتشر شد. این طرح ۹۰۰ صفحه ای با چشم انداز پیروزی ترامپ در انتخابات ۲۴ و نقشه راه دولت آتی او نوشته شده بود. سیاستهای جاری دولت ترامپ نظیر اخراج گسترده مقامات و کارمندان دولت و جایگزین کردن آنها با "وفاداران" به رئیس جمهور، سلطه مطلق رئیس جمهور بر قوه مجریه و کنترل قوه قضائیه و مقتننه، انحلال وزارت آموزش و پرورش، قطع بودجه تحقیقات اقلیمی مربوط به گرمایش

زمین، القا و تزریق ارزشهای مسیحی به دولت و جامعه، ممنوعیت سقط جنین، انکار هویت رنگین کمانیها، کاهش بودجه خدمات بهداشتی و درمانی (مدیکر و مدیکید)، جرم انگاری فروش و مصرف داروهای ضدبارداری، پیگیری "نژاد پرستان ضد سفید پوست"، اخراج مهاجران "غیر قانونی" به کمک ارتش و مستقر کردن آنها در اردوگاههای توقیفی، پروتکشنیسم اقتصادی، همه مبتنی بر همین پروژه است. ترامپ در عرصه جهانی این دست شستن از دموکراسی لیبرالی را با مقابله با اروپا و دیگر متحدان سنتی آمریکا، ترک پیمان پاریس و انکار گرمایش زمین، خروج از سازمان بهداشت جهانی و شورای حقوق بشر سازمان ملل، تحریم دیوان بین المللی کیفری (دادگاه لاهه)،

ادعای سلطه بر گرینلند، الحاق کانادا بعنوان ایالت ۵۱ آمریکا، طرح اخراج فلسطینیان از غزه و تبدیل آن سرزمین به مجتمع تفریحی، اعلام تعرفه یا مالیات بر واردات از تقریبا همه کشورهای جهان و غیره و غیره تکمیل کرده است. ترامپ در کمپین انتخاباتی خود تحت فشار صاحبانظران و کارشناسان حتی محافظه کار که این پروژه را مغایر "حاکمیت قانون، تفکیک قوا، جدایی کلیسا از دولت، آزادی های مدنی از جمله حقوق مدنی زنان، رنگین پوستان و جامعه ال جی بی تی کیو" میدانستند گفت مدافع این طرح نیست اما بعد از انتخاب عملا همه توصیه های آنها در دستور کار کابینه خود گذاشت. یکی از طراحان اصلی این پروژه، راسل ووت (Russell Vout)، یک

مسیحی دو آتشه که خود را ناسیونال-مسیحی معرفی میکند، از مقامات اصلی کابینه قبلی و فعلی ترامپ و از مشاورین اصلی اوست.

بدین ترتیب واضح است خطی که ترامپ دنبال میکند یک جهتگیری فکر شده و کار شده است و نه یک دیوانگی فردی. در عین حال باید توجه داشت که پروژه ۲۰۲۵ را به قامت ترامپ دوخته اند. موفقیت غیر قابل انتظار ترامپ در دوره اول ریاست جمهوری است ترین جناح و نظریه پردازان هیات حاکمه آمریکا را به صرافت تدوین چنین پروژه ای انداخت. اما این نقشه مند شدن ترامپیسم هنوز سؤال اصلی ما را پاسخ نمیدهد. ترامپیسم به همراه پروژه سوپر راستش ناشی از

چیست؟ زمینه های عروج قدرت گیری ترامپ،
رئیس جمهوری که تقریبا همه صاحب نظران و
دولتها سیاستهایش را به ضرر سرمایه داری جهان
میدانند، کدامست؟

از تاچریسم تا ترامپیسم

ترامپیسم حاصل روند قهقرائی است که بعد از
سقوط شوروی در جهان آغاز شد. از نظر سیاسی
در دو دهه آخر قرن گذشته دست شستن کامل
از مسئولیت دولت در قبال جامعه و دولت رفاه و
خدمات اجتماعی که در اثر پیشرویهای جنبش
کارگری و جنبشهای حق طلبانه بدنبال پیروزی
انقلاب اکتبر در جهان حاصل شده بود، به گرایش
اصلی بورژوازی جهانی تبدیل شد. سوسیال

دموکراسی اسکاندیناوی و احزاب سوسیالیست
آلمانی و فرانسوی به حاشیه رانده شدند و راست
ترین جناح‌های بورژائی در غرب و در همه جهان
میداندار شدند. عروج تاچریسم و ریگانیسم در
آخرین سالهای قبل از اضمحلال شوروی زمینه را
برای این جهتگیری فراهم کرد. (بنیاد هریتج در
دوره ریگان تاسیس شد). سر بلند کردن اسلام
سیاسی در خاورمیانه از نتایج و عوارض این به
راست چرخیدن غرب بود. تاچر و ریگان در واقع
پرچمداران فلسفه و دکترین سیاسی ای بودند که
تحت نام نئولیبرالیسم و یا نئوکنسرواتیسم همه
جهان سرمایه داری پسا شوروی در غرب و شرق
را در برگرفت. از نظر اقتصادی فریدمنیسم مکتب
اقتصادی این گرایش بود.

امروز این گرایش در ادامه روند منطقی خود به نفعی کامل لیبرال دموکراسی رسیده است. در محور این روند ورشکستگی کامل فریدمنیسم قرار دارد که در ۲۰۰۸ بنیادهای جهان "سرمایه داری بازار آزاد" و دکترین های مبتنی بر آنها به لرزه انداخت. کاپیتالیسم بعد از ۲۰۰۸ نظامی است که از لحاظ نظری دکترین و افق سیاسی خود را از دست داده است. تمام آزادی و دموکراسی و حقوق بشر پناهی های بورژوائی از میان برخاسته اند و بجز تقدس سودآوری عده قلیلی که هر روز ثروتشان بیشتر و تعدادشان قلیل تر میشود چیزی برای طبقه سرمایه دار باقی نمانده است.

”نظم نوین“ پسا شوروی، هژمونی طلبی میلیتاریستی
آمریکا، و مداحی معجزات سرمایه داری بازار آزاد
مدتها قبل از بحران ۲۰۰۸ پایان رسیده بود.
بوشیسم و عملیات ”شوک و بهت“

shock and awe نافرجام مانده بود و اوباما
ناگزیر شده بود از رهبری سرمایه داری بازار
آزاد به صندلی عقب و به ”طرف درست تاریخ“
عقب نشینی کند. این دوره برزخی است که
صاحبنظران و نشریات استراتژیک جهان سرمایه
نظیر اکونومیست آنرا ”بیماری دموکراسی“ نامیدند
و به جستجوی راههای درمان آن برآمدند. این
بیمار امروز مرده است. و ترامپیسیم مشغول اجرای
مراسم کفن و دفن آن است. بعد از به خاک سپردن
لیبرالیسم بوسیله نئولیبرالیسم اکنون نوبت دفن

نئولیبرالیسم بوسیله فاشیسم فرا رسیده است. تمام ارکان دموکراسی لیبرالی از تفکیک قوا گرفته تا تجارت آزاد و از آزادی زن تا حقوق بشر رسماً و علناً نفی میشود تا نظم سرمایه به بقای خودش ادامه دهد.

اقتصاد دوره گذار به فاشیسم

ترامپیسیم بر خلاف فاشیسم هیتلری و تاچریسم راه حل اقتصادی برای برون رفت از بحران همه جانبه طبقه خود ندارد. هیتلر توانست اقتصاد درهم کوبیده شده آلمان بعد از جنگ اول را احیا کند و تاچر و ریگان مجریان فریدمنیسم یعنی نظریه ای بودند که به نیازهای سرمایه مالی در دوره پسا جنگ سرد پاسخ میداد. اما پروتکشنیسم اقتصادی

ترامپ نه تنها پاسخی به ضروریات سرمایه داری قرن ۲۱ نیست بلکه تماما در تناقض با آن است. سرمایه داری عصر حاضر را نمیتوان به چارچوب بازار داخلی باز گرداند. گلوبالیزاسیون، برخلاف فریدمنیسم، یک نظریه یا دکترین اقتصادی نیست بلکه ضرورت کارکرد کاپیتالیسمی است که میدان فعالیتش کل دنیا است. حتی سرمایه داری جوان اروپا در قرن ۱۷ که پایه گذار دولت-ملتها بود بر مبنای تجارت جهانی و جهانگشائی که به کشف آمریکا و استرالیا و نیوزیلند منجر شد بقدرت رسید. کلنیالیسم، سلطه بر سرزمینها و منابع دیگر کشورها و صدور کالا و صدور سرمایه به اقصی نقاط جهان، مبنای همزاد رشد سرمایه داری در جهان غرب بوده است. این روند امروز به تقسیم

کار جهانی سرمایه منجر شده است. سرمایه های مالی چندین ملیتی سودآوری نجومی خود را بر اساس کارگر ارزان چین و بنگلادش و هندوستان، بعنوان تولید کنندگان وسائل مصرفی کارگران و توده مردم در همه کشورها، رشد نجومی بارآوری نیروی کار در اثر کامپیوتریزه شدن تولید و انقلاب صنعتی چهارم در کل دنیا، و سلطه نهادهای بین المللی نظیر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول بر کارکرد و مناسبت سرمایه ها در چهار گوشه جهان تامین میکنند. سرمایه داری قرن بیست و یکم مرز ندارد. و اگر با بحران و مزمن روبروست بخاطر گلوبالیزاسیون نیست بلکه بدلیل بحرانی است که تنها با فراتر رفتن از گلوبالیزاسیون و تقسیم کار جهانی سرمایه میتواند حل و فصل

شود. و این فراتر رفتن تنها با گذار از مناسبات سرمایه داری ممکن است.

در چنین شرایطی توسل ترامپیسیم به مرزها و شعار بازگرداندن عظمت آمریکا راه حل اقتصادی نیست بلکه تلاشی برای متناسب کردن روبنای سیاسی آمریکا با قدرت اقتصادی مولتی میلیاردرهای انگشت شمار آمریکا است.

”شوک و بهت“ به شیوه ترامپ

سربلند کرد ترامپیسیم و بقدرت رسیدن ترامپ از نظر ساختار دولتی جایگزین کردن سیاستمداران طبقه سرمایه دار با خود سرمایه داران است. منطق ناگفته اینست: اگر ۳ میلیارد در آمریکا باندازه

۵۰ درصد جامعه ثروت دارند چرا خود نماینده سیاسی جامعه نشوند؟ خودشان و یا سیاستمداران همفکر وهمجنسشان که نه انتخاب، بلکه خریده شده اند؟ ده میلیارد اول آمریکا که از کمپین انتخاباتی ترامپ حمایت مالی کردند با انتخاب او ۶۴ میلیارد دلار سود بردند. تنها ایلان ماسک که ۲۹۰ میلیون دلار به کمپین انتخاباتی ترامپ کمک کرده بود بعد از انتخاب او ۳۰ میلیارد دلار به ثروتش افزوده شد. معامله بدی نیست! و البته این معامله شیرین به اینجا ختم نمیشود. این یک سرمایه گذاری دراز مدت روی دولتی است که خریده شده تا برای مدت لااقل چهارسال مستقیماً در خدمت یک درصدیها عمل کند.

کل این تجارت انتخاباتی در برابر چشم مردم ناراضی از وضع موجود اجرا میشود. مولتی میلیاردرهایی که خود زمام امور را در دست گرفته اند به سیاستمداران سنتی شان میتازند که شما مسئول مشکلات ما هستید و به همین دلیل رای توده مردمی که از عدم تامین اقتصادی و شرایط سخت معیشتی در رنجند و از سیاستمداران احزاب سنتی از چپ و راست نومید شده اند را به خود جلب میکنند و ... دولت خود را روی کار می آورند!

دولت ترامپ دولت احزاب و سیاستمداران سنتی و متعارف آمریکا نیست، دولت خود سرمایه داران میلیاردر است. اکنون دموکراتها به واکاوی

اشتباهاتشان مشغولند و محافظه کاران که اکثریت کرسی های سنا و مجلس نمایندگان را در دست دارند، مانند رعایائی که اربابشان بر سر زمین آمده، سرها را بزیر انداخته و نقش مهر پلاستیکی بر فرمانهای اجرائی او را ایفا میکنند.

اما ترامپیسیم نه تنها سیاستمداران سنتی، بلکه ساختار سنتی دولت را نیز کنار گذاشته است. ترامپ خود را کینگ مینامد و عکس تاج بر سر خود را منتشر میکند. سلطانی که با صدور فرمانهای اجرائی اش در برابر دوربینها ادارات دولتی که امرشان به نحوی ارتقای زندگی مردم است از آموزش و پرورش تا خدمات درمانی و بیمه های اجتماعی را محدود و یا تعطیل میکند، از

پیمانهای بین المللی خارج میشود، عرف و قانون را زیر پا میگذارد و بجای همه ارزشها و ادعاها تنها یک شعار را قرار میدهد "احیای عظمت آمریکا!" جنبش "ماگا" در واقع جنبشی است علیه همه ارزشها و سیاستهایی که بوئی از مسئولیت در قبال جامعه و توده مردم برده اند. "آمریکا" در شعار احیای عظمت آمریکا اسم رمز میلیاردرهای آن کشور است. اما آیا سیاستهای پروتکشنیستی به ضرر همین مولتی میلیاردها هم نیست؟

همه دولتها و صاحبان نظران اقتصاد جهانی متفق القول اند تعرفه های ترامپ جهان را به سوی رکود اقتصادی سوق میدهد. در مقابل، ترامپ مدعی است تعرفه ها سرمایه گذاران را ناگزیر

میکنند در آمریکا سرمایه گذاری کنند اما این ادعای پوچی بیش نیست. عرصه سرمایه گذاری را فاکتورهای اقتصادی تعیین میکنند و نه اراده دولتها. مایکروسافت و اپل و جنرال موتورز و فورد و صنایع الکترونیک و دهها عرصه تولیدی و خدماتی دیگر در کشورهای دیگر سرمایه گذاری میکنند چون بنبال سود بیشتر هستند. اگر سرمایه هایی که به خارج آمریکا کوچ کرده اند را برگردانید سودآوریشان و در نتیجه بقایشان در بازار رقابت جهانی را بخطر انداخته اید. این مسیر نه به عظمت آمریکا بلکه به ضعف بیشتر آمریکا ختم میشود. فی الحال بازار سهام آمریکا بعد از اعلام تعرفه ها تنها در ظرف دو روز ۶.۶ تریلیون دلار ارزش خود را از دست داده است.

ترامپ در پاسخ به انتقاد کنندگان میگوید این وضعیت موقت است و به زودی اقتصاد آمریکا شکوفا خواهد شد. اما در اینجا هم منظور از آمریکا مولتی میلیاردرها هستند؛ عده قلیلی که حاضرند دنیا را به آتش بکشند تا منافع خود را حفظ کنند. منظور ترامپ "از صبر کنید درست خواهد شد" اینست که حتی اگر جهان در آتش بحران و رکود بسوزد سرانجام مولتی میلیاردرهایی نظیر ایلان ماسک و کل هیرارشی مالی آمریکا از این معرکه جان بدر خواهند برد و ثروتمند تر و پروار تر هم خواهند شد.

اما جنبه مهمتر پروتکشنیسم اقتصادی ترامپ

کاربرد سیاسی آنست. بعید است ترامپ و طراحان پروژه ۲۰۲۵ تناقض طرح اقتصادیشان با کارکرد جهانی سرمایه را ندانند ولی کماکان بر پروتکشنیسم اقتصادی و تعرفه ها و غیره تاکید میکنند چون این امر برایشان کاربرد سیاسی معینی دارد. این نوعی "شوک و بهت" اقتصای است. بوشیسم با هجوم نظامی به عراق و افغانستان می خواست جهان را مقهور قدر قدرتی آمریکا کند و ترامپ با هجوم به اقتصاد جهانی شده سرمایه داری می خواهد به همان هدف برسد. اما آن کلید به این قفل نمی خورد. مشکل ترامپیستها اینست که صدام حسین را میشد نابود کرد اما گلوبالیزاسیون را نمیتوان. "شوک و بهت" ترامپ حتی بی فرجام تر و ناکام تر از بوشیسم از آب

در خواهد آمد.

با این حال این سیاستهایی که هیچ منطق اقتصادی حتی برای طبقه سرمایه دار ندارد جزئی از قدردستی و قلدری سرمایه دارانی است که میخواهند قدرت اقتصادی خود را بعنوان اهرمی سیاسی بکار بگیرند. آمریکا قوی ترین اقتصاد جهان را دارد و ترامپ میخواهد این اهرم را در خدمت یک هیرآرشی مولتی میلیاردر برای دیکته کردن سیاستهایش به دنیا و به جامعه خود قرار بدهد. کینگ ترامپ نه منطبق بر ضروریات اقتصادی سرمایه داری جهانی و در کنار متحدانش، بلکه در تقابل و علیرغم آنها میخواهد حرفش را به کرسی بنشان و این یعنی تثبیت قلدری و قدر

قدرتی آمریکا که بوشیسم بدنبال آن بود و بجائی نرسید.

اینجا نیز تاکتیک به هم ریختن نظم اقتصادی بورژوالیبرالی در خدمت استراتژی قدرتمند تر شدن مالتی میلیاردرها قرار میگیرد. به این امید که حتی اگر اقتصاد جهان نابود شود محدود میلیاردرهایی که از خاکستر رکود جهانی سر بلند خواهند کرد حاکمان جهان فردا خواهند بود. قرارست پروتکشنیم ترامپ نه شکوفایی سرمایه داری آمریکا، بلکه سلطه بلامنازع یک درصدیهای مالتی میلیاردر بر کل جهان را تامین کند. این چشم انداز ترامپ- پروژه ۲۰۲۵ از آینده است. مانند قدیسنی که منتظرند تا روز محشر فرا برسد

تا خودشان رستگار شوند ترامپیسم جهانی را به
آتش میکشد تا مولتی میلیاردرهای دنیا میلیاردرتر
شوند.

این کاپیتالیسم کاملاً منحط و به بن بست
رسیده ایست که حتی ابتدائی ترین حقوق مردم
را نمیتواند تحمل کند و سرش را به در و دیوار
میزند تا راهی بجلو باز کند. اما جهان متمدن در
برابر این آرماگدون، این آخرالزمان سرمایه، چشم
انداز دیگری قرار میدهد.

افق سوسیالیسم

ترامپیسم دفاع از حتی بدیهی ترین و ابتدائی ترین
خواستها و حقوق مردم را به وظایف چپ تبدیل

میکنند. وقتی ترامپ و حواریونش جو بایدن و کامالا هریس را کمونیست خطاب میکنند دشمنی خود حتی با میانه روترین احزاب و گرایشات لیبرالی را بیان میکنند. بورژوازی هر چه بیشتر به راست میچرخد مفهوم اجتماعی و میدان فعالیت چپ را وسیعتر میکند. از نظر کینگ ترامپ دفاع از حتی قانون اساسی آمریکا چپ روی است. دفاع از آزادی قرصهای ضد بارداری، دفاع از تفکیک قوا، دفع از آزادی رسانه ها، دفاع از حاکمیت جمعی به هر شکلی، چپ روی است. کمونیسم امروز باید نماینده این چپ روی باشد. جهان متمدن باید در دفاع از آزادی و انسانیت و مدنیت بمیدان بیاید و این حرکت فی الحال آغاز شده. روز گذشته مردم آمریکا در صدها شهر بیش از ۱۲۰۰ تظاهرات و

تجمع خیابانی علیه دولت ترامپ و سیاستهایش برپا کردند و این تظاهراتها رو به گسترش است. سخنرانی های برنی سندرز و الکساندریا اوکاسیو کورتز در شهرهای مختلف آمریکا علیه هیرارشی ترامپیستی هر روز جمعیت بیشتر را به خیابانها می آورد. تلاشهای ایلان ماسک که با صرف هزینه ۲۰ میلیون دلاری میخواست زمینه انتخاب یک طرفدار ترامپ بعنوان قاضی دادگاه عالی ایالت ویسکانسین را فراهم کند با شکست روبرو شد. و به احتمال زیاد جمهوریخواهان طرفدار ترامپ در انتخابات میان دوره ای اکثریت در هر دو مجلس آمریکا را از دست خواهند داد، اما اینها کافی نیست. عقب نشینی هیات حاکمه قویترین قدرت اقتصادی و نظامی جهان از دموکراسی لیبرالی را

نمیتوان با افق دموکراسی پاسخ گفت. بازگشت به سیاستمداران سنتی راه حلی نیست؛ اگر میبود پدیده ای مثل ترامپیسیم اصلا محلی برای رشد پیدا نمیکرد. آمریکا و جهان سرمایه داری پسا ترامپ با تناقضاتی بسیار پایه ای تر و گسترده تر از همیشه مواجه خواهد بود. تناقضاتی که ناتوانی نظم یک درصدیهای حاکم در برآوره ساختن حتی ابتدائی ترین حقوق نود و نه درصد جامعه را بیش از پیش آشکار خواهد کرد.

جهان متمدن باید دست به ریشه ببرد و ریشه، نفس نظام سرمایه داری است که برای بقای خود به دماغ خودکامه ای چون ترامپ نیاز دارد. پاسخ رجعت سرمایه به هیرارشی و قدرت مطلقه

افرادی امثال ترامپ و پوتین تنها نفی حکومت مافوق مردم میتواند باشد. پاسخ این وضعیت تنها دخالت همه شهروندان در اداره امور جامعه، سازماندهی تولید در جهت تامین رفاه همه، و نه سودآوری یک اقلیت مفتخور است.

باید در برابر عقب نشینی از دموکراسی لیبرالی فراتر رفتن به دموکراسی مستقیم مردم را قرار داد و در برابر نفی آزادیهای سیاسی و مدنی، لغو جبر اقتصادی و آزادی و رهائی واقعی همه انسانها از بردگی مزدی را. در مقابل منحصر کردن اختیارات به یک فرد باید پرچم بازگرداندن اختیار به انسان را برافراشت و در برابر جامعه مدنی پرچم جامعه انسانی را. قدرت تولید بشری به یمن انقلاب

صنعتی چهارم و امکان ارتباطات مستقیم مردم دنیا به مدد اینترنت بیش از هر زمان دیگر زمینه های عینی تحقق سوسیالیسم را فراهم آورده است. منجلاّب ترامپیستی را باید و میتوان با تعرض سوسیالیستی پاسخ گفت.

۱۸ فروردین ۱۴۰۴، ۶ آوریل ۲۰۲۵

تماس با حزب کمونیست کارگری ایران

واتساپ: ۰۰۴۴۷۴۳۶۵۶۲۴۶۲

تلگرام: https://t.me/wpi_hkki